



۲۴۴۹۷۱.

یک ماه دور از شهر

جی. ال. کار /
ایمان رهبر

www.ketab.ir

کار، جوزف لویڈ، ۱۹۱۲-۱۹۹۴م.
Carr, J. L. (Joseph Lloyd), 1912-1994

عنوان و نام پدیدآور: یک ماه دور از شهر/ جی. ال. کار؛ مترجم: ایمان رهبر.
بادداشت: عنوان اصلی: A month in the country.

موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰م.
English fiction -- 20th century

شناسه افزوده: رهبر، ایمان، ۱۳۷۲-، مترجم

مشخصات نشر: تهران: راپد، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۳۷-۱۲-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

رده‌بندی PZ۳

رده‌بندی ۹۱۴

شماره ثبت: ۹۴۸۰۷۸۹ ملی

اطلاعات رگر: کتابشناسی: فیا

یک ماه دور از شهر

اتاق نوولا

نویسنده: جی. ال. کار

ترجمه: ایمان رهبر

ویراستار: میلاد واصلی

نمونه‌خوان: بنفشه محمودی

صفحه‌آرا: استودیو زاغ

مدیر هنری و طراح جلد: محمدرسول شکرانی

چاپخانه: فارابی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۳۷-۱۲-۴

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۷۰/۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

خیابان وحید نظری، پلاک ۱۲۰

تلفن: ۰۲۱۶۵۰۱۱۵۵۴ - موبایل: ۰۹۰۵۱۵۱۳۷۰۲

www.raybodpub.com

info@raybodpub.com

@raybodpub

www.ketab.ir

- ۷ یادداشت دبیر مجموعه
۱۰ پیشگفتار
۱۲ مقدمه
۲۶ یک ماه دور از شهر

شاید «نوولا» - یا به عبارت دیررمان کوتاه - برای خواننده ایرانی واژه‌ای چندان شناخته شده نباشد. البته طبیعی است، چون زبان فارسی در وارد کردن واژگان دخیل است و در نحوه تلفظشان، طبق سنت، دنباله‌روی زبان فرانسه و آن به استفاده از این واژه عادت ندارند. اما مسئله اینجاست که وقتی بخواهیم در دسته‌بندی دقیق‌تر عمل کنیم، چاره‌ای جز نام‌گذاری جزئی‌تر دسته‌ها نداریم. انگلیسی‌ها، که در تفکر تجربی ید طولایی دارند، لفظ نوولا را به داستان‌هایی اطلاق می‌کنند که نه به اندازه داستان کوتاه مختصر هستند و نه به اندازه رمان بلند. بر سر اینکه این کوتاهی و بلندی بنا بر تعداد کلمات باید دقیقاً چقدر باشد، هیچ

توافقی نیست، اما اغلب مؤسسه‌ها و جشن‌ها و جوایز ادبی انگلیسی‌زبان آن را در حدود ۱۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ کلمه می‌دانند؛ بازه‌ای که ما هم به آن استناد کرده‌ایم. با این حساب، از بیگانه کامو و دل تاریکی کنراد و مزرعه حیوانات اورول گرفته تا پیرمرد و دریای همینگوی و سرود کریسمس دیکنز و بیلی باد ملویل و مسخ کافکا و همین بوف کور خودمان در این دسته جای می‌گیرند. در نتیجه، چه فرض کنیم این بزرگان در فرمی از پیش تعیین شده به ناول ناولا طبع آزمایی کرده‌اند و چه بالعکس، از تجربه‌گری آن‌ها چنین دسته‌بندی‌ای شکل گرفته است، به یقین بر اهمیت و اعتبار آن صحیح گذاشته‌ایم. از جنبه‌های غیرصوری ناولا نیز بسیار گفته‌اند، مثلاً اینکه به خاطر محدودیت حجمی‌اش آن قدرها در آن مجال شخصیت‌پردازی نیست یا فقط می‌توان بر چند شخصیت تمرکز کرد یا عمق روایی و پیچیدگی ساختاری‌اش به گرد رمان نمی‌رسد، اما عین حال تمرکز داستان کوتاه و وسعت دید رمان را یک‌جا دارد و می‌تواند، بدون پیچیدگی و گستردگی معمول رمان، دورنمای یک شخصیت‌ها را به بهترین شکل بسط دهد. اینکه چرا با وجود تنگنای مشهور مانند بوف کور ناولا در ادبیات فارسی آن‌چنان محل بحث نبوده است، احتمالاً هم ریشه در فرانسوی‌زدگی دارد و هم در نظریه‌گرایی جامعه ادبی ما، چرا که جایگاه خلق اثر در آن بسیار رفیع‌تر از نقد و نظر است. البته از این گذشته، حجم ناولاها باعث شده بازاریابی‌شان در ایران و جهان، که با رمان و مجموعه داستان

کوتاه مانوس‌اند، با مشکل مواجه شود، چون اغلب نه آن قدر کوتاه‌اند که امکان مجموعه‌سازی داشته باشند یا در مجلات منتشر شوند و نه آن قدر بلند که بتوان آن‌ها را مانند رمان به‌طور مستقل عرضه کرد. اما با گذشت زمان و بسط مدرنیته در کل جنبه‌های زیست معاصر، که به‌ناچار توأم با سرعت و عدم تمرکز است، دیگر خواندن رمان‌هایی در ابعاد کلاسیک برای بشر امروزی دشوار که دافعه‌برانگیز می‌نماید. از طرفی، وضعیت اقتصادی نیز حکم می‌کند کتاب‌هایی کم‌هزینه‌تر در دسترس مخاطبان قرار گیرند تا سرقت قشری با هر میزان بنیه مالی از نعمت کتابخوانی بهره‌مند شود. بنابراین، من و همکارانم در نشر رایید بر آن شدیم تا مجموعه‌ای حلی برای این مشکلات تعریف کنیم. این اقدام علاوه بر ابعاد یادشده می‌تواند نوعی تجربه‌گری ادبی و نوگرایی فرمی باشد، زیرا با اینکه می‌دانیم حرکت به‌کلّی بدیع نیست، اما دایرکردن بخشی مخصوص نوولا (البته فعلاً از نوع ترجمه‌شده) از جمله راه‌های کمتر پیموده‌ای است که مسیر به‌جسم‌آمدن بسیاری از آثار مغفول‌مانده اما ارزشمند را هموار می‌کند.

علاقه‌بند
زمستان ۱۳۹۲، سندج

آدم که کارش به درازا می‌کشید و ویرش می‌گیرد نیت‌های اصلی خود را فراموش کند. اما به گمانم زمانی که نوشتن یک ماه دور از شهر را شروع کردم، قصد نداشتم خودم سخت بگیرم و فقط دنبال نوشتن چکامه‌ای روستایی شبیه به درخت گرینوود^۱ بودم. می‌خواستم راوی چهل یا پنجاه سالی را که از زندگی‌اش سپری شده، با افسوس، مرور کند. اما هنگام یادآوری زمانه‌ای که به طرز جبران‌ناپذیری از کف داده، کماکان با احساساتش دست‌به‌گریبان باشد. و این طوری لحن مناسبی برای روایت چنین داستانی خلق کنم.

۱. دومین رمان تامس هاردی، نویسنده و شاعر مشهور انگلیسی، در سال ۱۸۷۲ منتشر شده است. این رمان زندگی اهالی یک دهکده را روایت می‌کند و حال‌وهوایی رمانتیک دارد. م

به علاوه هدفم این بود که نوشته‌ام رنگی از واقعیت داشته باشد. در نتیجه نورث را دیدن، در درهٔ ماویری را چشم‌انداز داستانم قرار دادم؛ جایی که اقوام نسل‌اندرونسل آنجا سکونت داشتند. در دورانی که هنوز باید زمین را با نیروی اسب شخم می‌زدی و با کمک شمع خودت را به تخت‌خواب می‌رساندی، در خانواده‌ای شبه خانوادۀ ایلرک بزرگ شدم.

زمان نویسی می‌تواند یک حرفۀ بی‌روح باشد. آدم هرآنچه را که در گوشه‌کنار افشاندش پیدا می‌کند به کار می‌گیرد تا به مقصودش برسد. عیادت از دختری که در بستر مرگ افتاده، اولین موعظه، اردوی روز یکشنبهٔ مدرسه، وری که در فصل برداشت در مزرعه سپری کرده‌ای و بی‌شمار وقایع دیگر که در بین موریس و یورکشر وُلدرز رخ داده. البته کلیسای روستایی‌ای که در داستانم آمدم در اصل در نورث‌همپتونشر، حیاط کلیسا در نورفولک و خانایب مطران در لندن واقع شده بود. این‌ها همه حکم غله‌ای را داشت که به اسب می‌ریختم.

از طرفی نوشتن از گذشته ماه‌ها زمان می‌برد. و در این مدت وقایعی که برای نویسنده اتفاق می‌افتد، رنگ‌وبوی خود را به داستان نشان می‌دهد. در نتیجه لحن روایت به طرز محسوس تغییر می‌یابد و نیت‌های اصلی فراموش می‌شود. ناگهان درمی‌یابی از پنجره‌ای متفاوت به چشم‌انداز تیره‌تری خیره شده‌ای که نه گذشته در آن جایی دارد و نه اکنون.

جی. ال. کار

اولین بار اسم جی. ال. کارل در قطعه‌ای از کتاب نظرات نامقبول، اثر مایکل هولروید، دیدم. هولروید نامه‌ای از جانب جورج ال‌ریک، صاحب دکان قصابی‌ای در کریک، که خانوادگی اداره‌اش می‌کردند، دریافت کرده بود و به او اطلاع داده بودند که برندهٔ جایزهٔ ادبی ال‌ریک شده است. این جایزه شامل یک غیرقابل انتقالی برای دریافت نیم کیلو گوشت استیک درجه یک و نسخه‌ای از رمان گزارش هارپل اثر کار می‌شد. (باین وصف، حتماً حوالی سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۲ بوده.) در ادامهٔ نامه آمده بود: «این جایزه در فواصل نامشخصی ارائه می‌گردد و حضرت‌عالی سومین برندهٔ آن هستید. جریان از این قرار است که آقای کار، که روزگارش با

نویسندگی می‌گذرد، یکی از مشتریان ماست و قسمتی از حسابش را با آثار شناخته‌شده و فروش نرفته‌اش، که به گمانم کتاب‌هایی باشند که ته انباری خاک می‌خورده‌اند، تسویه می‌کند.» هرگز پیش یا پس از این نشنیده بودم که کسی حسابش با مغازهٔ قصابی یا حتی بخشی از آن را با کتاب‌های ته انباری‌اش صاف کند. ایدهٔ ختلائی و سودمندی بود، اما فقط از کسی مثل جیم کار بر می‌آمد که آن را عملی کند.

جیمز لوید کار در ۲۰ مه ۱۹۱۲ و در خانواده‌ای که پیرو کلیسای متدیست بودند به دنیا آمد. پدرش در «کلیسای حلی»^۱ متدیست ها بود، و جیم هرازگاهی از سر بازیگوشی از مدرسه می‌گریخت اما همانست سرودهای مذهبی قدیمی را - «قلعه‌ات را پاسدار کن»، «در نعمت‌های پرشمارت را بدان»، «پارو بزن به سوی ساحل، ای ملاح» و «آنک وسط اقیانوس بادبان بر کشیده‌ایم» - از یاد برد. در کارلتون مینیوت، واقع در نورث رایدینگ، در مدرسه‌ای روسی‌تایی درس خواند و در گسلفورد به دبستان رفت. مدیر دبستان در گسلفورد آدم باذوق و ترقی‌خواهی به نام تادی داوز بود که در جنبهٔ اعتصاب معدنچی‌ها گروه نوازندگان بومی را برای اجرا در پاریس به فرانسه برد و در رقابتی برنده شد. کار می‌گوید: «مدیران مدرسه‌های دیگر آدم‌های معمولی بودند اما ما تادی را داشتیم.» کار هم به‌نوبهٔ خود

۱. کلیساهای پیش‌ساخته و موقتی که دیوارهایشان از جنس آهن بود. این کلیساها در اواسط قرن نوزدهم، و نخست در بریتانیا، مورد توجه قرار گرفتند.

معلم شد و نقشه‌های تاریخی و کتابچه‌های کوچک و زیبا منتشر می‌کرد. از قبیل «شاعران کوچک» که نوشته‌های کوتاهی از هر شاعر را کنار تصاویری در اندازه‌های ریزودرشت به مخاطب عرضه می‌کرد. این کتابچه‌ها را کنار صندوق کتابفروشی‌ها می‌گذاشتند تا در آخرین لحظه بتوانند نظر خریداران را جلب کنند و در مواردی آن‌ها را، مثل شیرینی، به مشتری‌ها هدیه می‌دادند. حالا آرزو دارم به کلاس مجموعه کاملشان را داشته‌ام.

در سال ۱۹۶۸ زودتر از موعد خودش را بازنشسته کرد تا با فروش کتاب «عجیبی و نقشه و نویسنده‌ی روزگار بگذراند. به جای زادگاهش «نورث‌همپتونشر» جایی که زمانی مدیریت مدرسه را بر عهده داشت، اقامت گزید. در وصفش نوشته که «مزارع پیاز و سیب‌زمینی و چغندر و زمین‌های صاف و بی‌پرچین و پر از آب‌بند و چاله که تا کیلومترها و کیلومترها ادامه داشتند.» و از صمیم قلب عاشق این فضا بود. شاهکارش با نام یک ماه دور از شهر را در سال ۱۹۷۸ نوشت که در سال ۱۹۸۰ منتشر شد و به فهرست نهایی جایزه بوکر راه پیدا کرد و جایزه را از آن خود کرد. فیلمی^۱ هم از روی این کتاب ساخته‌اند. کار اصرار دارد بگوید «چند آقای متشخص لندن» به خانه‌اش در کریک آمدند و اشاره کردند که البته عنوان کتاب به درد نمی‌خورد و تورگنیف هم قبلاً از آن استفاده کرده است. جیم در جواب گفته: «جدی

۱. فیلمی با بازی کالین فرت، کنت برانا و ناتاشا ریچاردسون که در سال ۱۹۸۷ ساخته شد. این فیلم اقتباسی است از رمان حاضر و نام مشابهی نیز دارد.

می‌گین؟ ولی من که بعید می‌دونم اسم کتابم رو عوض کنم.» و این کار را نکرد.

یک ماه دور از شهر شباهت چندانی به رمان‌های دیگرش ندارد. داستان این رمان به سال ۱۹۲۰ باز می‌گردد. تام برکین از جبهه برگشته و صورتش لقوه گرفته. دکترها گفته‌اند ممکن است به مرور بهتر شود. او زیر نظر یکی از آخرین متخصصان مرمت یوونت‌لاره‌های قرون وسطایی تعلیم دیده و استخدامش کرده‌اند تا ده‌گانه‌ای که روی نقاشی قرن چهاردهمی دیوار کلیسای دهکده‌ای ریم، کشر مالیده‌اند، پاک کند. بیست و پنج گینی^۱ دستمزد می‌باید و به او می‌گویند حداکثر تلاشش را بکند تا چیزی از آن زیر بیرقش بیفتد.

در هوایی تاریک و بارانی به ایستگاه قطار آکسگادی می‌رسد اما رئیس ایستگاه، آقای ایرک، (کار این نام و البته مهمان‌نوازی شخصیت را از زندگی‌اش در کترینگ الهام گرفته. دوست داشته شخصیت‌های کتابش را در کتاب‌های دیگرش نیز وارد کند و آدم‌های واقعی را در آثارش بیاورد) پیشنهاد می‌دهد که برای صرف فنجانی چای به داخل بیاید اما برکین نمی‌پذیرد. در کلاس با نایب مطران قرار ملاقات دارد و به علاوه هنوز به رفتار شمالی‌ها خو نگرفته. احساس می‌کند قدم در خاک دشمن گذاشته است.

۱. سکه‌ای که بین سال‌های ۱۶۶۳ تا ۱۸۱۴ ضرب می‌شد، معادل یک چهارم اونس طلا بود و ارزشی برابر با یک پوند استرلینگ یا بیست شلینگ داشت؛ البته بنا به تغییر ارزش طلا زمانی تا سی شلینگ هم رسیده بود.

باران بند می‌آید و روز بعد تابستان آفتابی، طلایی و بی‌نظیر سال ۱۹۲۰ فرا می‌رسد. این فضا به شفای حال تام برکین که «مشاعرش را از دست داده، زنش ولش کرده و یک پاپاسی برایش نمانده» علی‌رغم میل باطنی‌اش کمک می‌کند. او هم مثل سولژنیتسین^۱ در کتاب خانه ماتریونا از جامعه بریده و می‌خواهد خودش را در دورافتاده‌ترین نقطه کشور گم‌وگور کند. با خودش می‌گوید: «فقط زمان می‌تواند مرا التیام بخشد» اما پیش از هر چیز با مشاهده مناظر پیرامونش به خودش می‌آید - حتی در همان باران سیل‌آسا تشخیص می‌دهد که بنای کلیسا «به زیبایی برش خورده، خیلی کم از ملاط استفاده کرده بودند». بعد با نحوه کار وسایط اطرافش مواجه می‌شود - که برجسته‌ترینشان بخاری چدنی بنکدام، و اثر خود کلیساست، «چندین اهرم و پیچ می‌دیدم که از کاربردشان سردر نمی‌آوردم: بی‌شک این هیولای بزرگ دوزخی قرار بود برای ساعات فرح‌بخش و آموزنده‌ای مرا سرگرم خودش سازد تا کاسی‌ها را پیدا کنم». بعد نوبت به خود دهکده می‌رسد. صبح اولین روزی که در برج ناقوس از خواب بیدار می‌شود، منظره‌ای پهن‌آور و باسکوه پیش چشمانش نقش می‌بندد.

هر روز هوا که روشن می‌شد، مه بر فراز دشت بالا می‌آمد و هیبت پرچین‌ها و انبارها و جنگل را نمایان می‌کرد.

۱. نویسنده‌ی مشهور اهل روسیه که در سال ۱۹۷۰ برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شد. به سبب لحن انتقادی‌اش بیست سال در تبعید به سر برد.

دست آخر هم نوبت به کمر کشیده و قوس دار تپه‌ها می‌رسید که خودشان را از پهنهٔ دشت جدا می‌کردند... روزها به همین منوال سپری می‌شدند و هر صبح به در حیات تکیه می‌دادم تا سیگار اولم را بکشم (دوست داشتم خودم را غرق در افکارم کنم) و با حیرت به این چشم‌انداز باشکوه چشم می‌دوختم اما چطور ممکن بود چنین کاری از من سر بزنند؟ آخر از آن آدم‌هایی نیستم که محو تماشای مناظر شوم یا شاید آن زمان بودم؟

خود نقاشی ساختهٔ دیوارنگاره را هم که مدت‌ها قبل مرده، نباید از یاد ببریم. «بناس» بی‌نام و نشانی رودرو شده بودم که از دل تاریکی دست دراز کرده و با نامم دهد چه کارهایی ازش برمی‌آید و کلامش انگار با وضوحی مثال در گوشم طنین‌انداز می‌شد: «اگر بناست چیزی از من از گزند نماند، زمان مصون بماند، بهتر است همین اثر باشد زیرا به همگان نشان می‌دهد چگونه انسانی بوده‌ام.» (برکین در پایان کتاب او را «شریک مخفی» می‌نامد و بنیادمان می‌آورد زمانی که کار در دبستانی در کسلفورد تحصیل می‌کرد، به قول خودش، برای اولین بار دُز سنگینی از کنار به رگ‌هایش تزریق کرد اندک سرانجام باید به اهالی بومی آکسگادی اشاره کنیم که معلوم می‌شود هیچ کینه‌ای در دل ندارند و ناخواسته به درمان برکین کمک می‌کنند. کار همواره به طرز دلپذیری نه فقط روی چرخش‌های زبانی، بلکه روی جزئیات عادت‌های رفتاری که مردمان مناطق مختلف انگلستان را از هم متمایز می‌کند انگشت می‌گذارد، مثلاً جایی نمایش هنرمندان

دوره گرد و آس و پاستی در یورکشیر را توصیف می‌کند. مجری برنامه می‌خواهد که کسی از میان حضار «جلو بیاید». جیم گفت: «ولی توی نورث رایدینگ کسی 'جلو نمی‌آد'». بی‌شک در آکسگادی نیز همگان حرف دلشان را روراست می‌زنند و از جایشان جنب نمی‌خورند. کتی اِلرِیک رو به برکین، که بالای نردبان ایستاده، داد می‌زند مادرش او را دعوت کرده که یکشنبه به صرف ناهار پیششان برود و کار از این طریق به کسانی که در یورکشیر ترک تحصیل کرده‌اند از صمیم قلب ای احترام می‌کند.

نقل قول‌ها و کتاب برای کار اهمیت زیادی دارند. در یک ماه دور از شهر به سه سبک نقل قول برمی‌خوریم. اولی از دیکشنری جانسون نقل شده که گزاره‌ای دوامانی به سبک آثار کار و البته دکتر جانسون است. کار سومین نقل قول را، پس از مرگ همسرش سالی و، در سال ۱۹۹۱ به کتاب افراد و رومی از کتاب شعر مورد علاقه کار، یعنی پسرک شرویشری (شماره XX, XII) اثر هاوسمن^۱، نقل شده است. هاوسمن می‌گوید حالا که قضاوت کوتاهی روی زمین زندگی می‌کنم باید به من اعتماد کنی.

دستم را به چالاکی بگیر و بگو

آنچه را که در قلبت نهفته داری

طبق معمول هاوسمن احتمالاً انتظار ندارد پاسخی بگیرد و برکین هم به جواب نمی‌رسد.

۱. آلفرد ادوارد هاوسمن شاعر و ادیب بریتانیایی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم.

می‌فهمیم که به‌جز خود برکین سه غریبه دیگر هم در آکسگادی سکونت دارند. اولی مون است که همان روز اول در برج ناقوس ملاقاتش می‌کند. دقیق نمی‌فهمیم که مون چه می‌کند اما ظاهراً باستان‌شناس خبره‌ای است و پیش از آنکه کارش را آغاز کند «رفیق خلبانش» او را با هواپیما به این محل آورده و حالا آموریت دارد برای یافتن قبری گمشده، متعلق به قرن چهاردهم، مدت مشخصی وقت صرف کند و تلاش منصفانه‌ای به خرج بدهد. باب هم به صورت اتفاقی، در چای‌خانه‌ای واقع در ریپان، از سواق بهان مون در دوران جنگ و بلایی که سرش آورده‌اند مطلع می‌شویم.

برکین بالای نردبان کر می‌کند و مون چاله‌ای برای خودش کنده تا زیر چادر کله‌فشان‌اش زندگی کند. ساکنان آکسگادی از همان ابتدا برکین را می‌پنارند. از او برای مراقبت از «بچه‌های شر» کلاس دینی یکشنبه‌های کلیسای متدیست^۱ کمک می‌گیرند و همراهشان به سفر تفریحی لذت‌محس می‌رود که کلاس یکشنبه‌ها برگزاری‌اش را بر عهده گرفته و مون با دعوت نکرده‌اند. مون لفظ قلم حرف می‌زند. برکین چنین عادت ندیده‌است و او و مون از هم خوششان می‌آید. آیا درست نقطه مقابل هم‌ان یا دو مرد تک‌افتاده‌اند که جنگ و تجربیات تلخشان در زمینه روابط جنسی، آن‌ها را از دیگران متمایز کرده و موساپ پیر، خدمتکار کلیسا،

۱. کلاسی مذهبی که در روزهای تعطیل و قبل یا بعد از مراسم دینی کلیسا برگزار می‌شود تا بچه‌های کوچک‌تر با آموزه‌های دینی آشنایی پیدا کنند.

معتقد است که (مثل همهٔ جنوبی‌ها) خیلی دست‌به‌عصا کارشان را پیش می‌برند؟

دو غریبهٔ دیگر (که دست‌کم خودشان حس می‌کنند ازطرف اهای آکسگادی پذیرفته نشده‌اند) نایب مطران و همسرش، آرتور و آلیس کیچ‌اند. (از نایب مطران با نام پدر روحانی جی. جی. کیچ هم یاد شده اما کار نمونه‌خوان بی‌دقتی بوده و خودش می‌گوید که «پیش از انتشار متن را نمی‌خوانم که گناهی وحشتناک و نایب‌بودنی است.») نایب مطران آدمی منضبط - که در نگاه نخست به نظر می‌رسد به این تنها ویژگی مثبتش باشد - گوشت‌تلخ، سرکش و بسیار عجیب است. «چیزی در وجودش باعث می‌شد خشک و نجس به نظر برسد» و ظاهراً خیلی زود به لقوهٔ برکین عادت می‌کند. اما حین صحبت با او به جایی پشت شانهٔ پیش چشم می‌دوزد. فضای کلاس درس سرد و نمازخانه گرم است. برکین از لای تخته‌های کف برج نافوس به صدای حاضران در کلیسا و «وراجی‌شان در طبقهٔ پایین» گوس می‌زند و آن را با پودینگ یورکسری پروپیمانی که در خانهٔ خانوادهٔ ایرک می‌خورد و صدای بَم شگفت‌انگیز آهنگر مقایسه می‌کند. ازطرفی آلیس، همسر نایب مطران، مثل پریماورا - و نه ونوس - بوتیچلی^۱ است. پریماورا با کلاه حصیری که گل‌سرخ را که از باغ خانهٔ نایب مطران چیده به روبان کلاهش وصل کرده. برکین، همان‌طور که احتمالاً حدس

۱. نقاش مشهور فلورانس در عصر رنسانس. پریماورا (بهار) و زایش ونوس از مشهورترین آثار او هستند.

زده‌اید، به آلیس علاقه‌مند می‌شود و لحظه‌ای فرا می‌رسد که می‌خواهد یکی از آن سؤال‌های هاوسمنی را بر زبان آورد؛ در قلبت چه نهفته داری؟ رفتارش با نایب مطران هم قابل‌پیش‌بینی است. او و مون به این نتیجه رسیده‌اند که ازدواج عمل شنیدی است. «واقعاً اگر کیچ همان قدر که از ظاهرش برمی‌آمد اخلاق گندی می‌داشت، حتی تصور زندگی با چنین آدمی قابل تحمل نبود.»

اما پس برکین ته می‌کشد و چاره‌ای ندارد جز اینکه سری به خانه نایب مطران بزند و اولین قسط دستمزدش را طلب کند. این به روایتی خیلی ختمی می‌شود که وجه مشخصه آثار جیم کار است. کار دوست دارد با داستانی برگرفته از تجربیات خودش یا چیزی شبیه این همراهی کند و بعد اجازه دهد مدتی شاهد پروازی نامحتمل و بهت‌آور باشد. خانه وسط محوطه بی‌درختی بنا شده بود، جایی که قبلاً دلبسته‌ها توقف می‌کردند حالا سرو عظیمی از ریشه درآمده و راه را مسدود کرده بود. ریشه‌هایش مثل دامنه پرتگاه بالا آمده و از باغچه‌ای مینیاتوری محافظت می‌کردند که گیاهان وحشی شکاف‌هایش را تصرف کرده بودند. برکین قهرمانانه با دسته زنگ کلنجر می‌رود و بعد خود آلیس که در را به رویش باز می‌کند. آلیس داستان نه‌چندان معقولی درباره زندگی در خانه نایب مطران تعریف می‌کند و توضیح می‌دهد که چطور درخت‌ها به گمانش راهش را سد کرده‌اند و در آخرین لحظه دیوارهای خانه از سر دلسوزی به دفاع از او آمده‌اند. اثری از اعتمادبه‌نفسی که خارج از خانه از خود نشان می‌دهد در وجودش

دیده نمی‌شود. نایب مطران هم رفتار متفاوتی دارد. از قرار معلوم در یکی اتاق‌های پهناور و سرد خانه مشغول نواختن ویولن بوده و حالا سازش را کنار پایهٔ نت شل‌وولش رها کرده است. برگ‌های درخت انجیر مثل دست‌هایی غول‌آسا روی پنجره نقش بسته‌اند. آن زن و شوهر انگار کنار هم چپیده‌اند تا آرامش خود را به مدد حضور همدیگر باز یابند و برکین به طرز غیرمنتظره‌ای دلش به حال رزمجانی، آرتور کیچ، می‌سوزد.

ظاهراً اشخاصی که کتاب از ابتدا تا انتها محکوم‌شان می‌کند و حتی با نیت اعلان‌ها سخن می‌گوید به دو گروه خلاصه می‌شوند: صاحب‌منصبین نظامی که مون را محکوم کرده‌اند و مالک مغازهٔ آرگ و پیانو مسیبینز، در ریپان، که با هیئت نمایندگان آکسگادبی (آقای اِلِربِک، دست‌ش کتی، آهنگر دهکده، آقای داوئویت و برکین) آمده‌اند تا آن کوچک کلیسای متدیست‌ها را با آرگی بادی جایگزین کنند با حقیر نگاه می‌کند. هیئت نمایندگان برای خرید ساز دست‌دوم آمده‌اند و اسکناس‌هایی را که جمع کرده‌اند در کیفی همراه خود آورده‌اند و مالک فروشگاه تصور می‌کند می‌تواند به این طریق تحقیرشان کند اما می‌فهمد که سخت در اشتباه بوده.

کار در نقل‌قول ابتدای کتاب گزارش هاریل آورده: «بیش از همه باید از مرگ اشتیاق بترسیم.» مرگ اشتیاق به معنای آن است که شخص اعتمادش را به استقلال فردی خویش از دست بدهد و فقط کاری که از او انتظار داریم انجام دهد. در عین حال، اگر توقع

خاصی از زندگی داشته باشیم اشتباه کرده‌ایم. زندگی خودش را با انتظاراتمان هماهنگ نخواهد کرد.

پرسپکتیو زمانی کتاب همان اوائل مشخص می‌شود: «همگی سپری شدند. گذشتند. تمام هیجان و غروری که به خاطر اولین کارم، آکسگادی، کتی الریک، آلیس کیچ، مون و آن ماه‌های آرام و آفتابی داشتم، طوری سپری شدند که انگار هرگز اتفاق افتاد بودند.» برکین با شگفتی به گذشته و آخرین سال‌های عصر لامپ‌های نمرانی و وسایل نقلیه‌ی اسبی می‌نگرد. البته او و مون از پایداری هم خاطراتی دارند که ذهنشان را به آشوب می‌کشاند اما برکین باور دارد که آینده روشن است. «خب، آن زمان جوان بودم...»

کار به هیچ‌وجه نویسنده‌ی کافکا نمی‌رسد، اما استعداد شگفت‌انگیزی در ثبت دوباره‌ی گذشته‌ی مخیل خودش دارد. برکین همان‌طور که در آفتاب دم‌غروب، دم‌در جاده بازمی‌گردد نخست متوجه بوی علوفه‌های تازه می‌شود و بعد آن‌ها را می‌بیند. حین سفر تفریحی کلاس یکشنبه‌ها «بعد از ظهر» اکثر مردها کت‌هایشان را درآوردند و تسمه‌ی شلوارها و بند زیرشلوارها را دراز و پشیمی‌شان نمایان شد. مثل مشتی خرس گنده به جست‌وخیز مشغول شدند و دهان بچه‌هایشان از تعجب باز مانده بود.»

۱. نبردی در جریان جنگ جهانی اول که بین ژوئیه و نوامبر ۱۹۱۷ رخ داد. نیروهای بریتانیا در این نبرد که زیر باران شدید، و در گل‌ولای، اتفاق افتاد به ارتش آلمان حمله کردند تا روستای پساندل در بلژیک را تصرف کنند اما موفق نشدند و هر دو طرف در این نبرد خسارات سنگینی دیدند.

عجب تصاویری! چه کسی جز جیم کار می‌تواند چنین چیزهایی را به یاد بیاورد؟

برکین از همان ابتدا متوجه می‌شود که دیوارنگاره تصویری از روز جزا را به نمایش گذاشته که مسیح را در مقام داوری در جوار رستگاران و گناهکاران، با پهنه‌های عظیم قرمز و آبی، ترسیم کرده است. کار ترمیم را طبق قرارداد، و هنگامی که نخستین ترسیم پاییزی در آکسگادی وزیدن می‌گیرد، به پایان می‌رساند. لحظه‌ای را که سال سپری می‌شود تا قدم به فصل دیگری بگذاریم نمی‌توانیم از هوس برکین برای عشق‌ورزی به آلیس کیچ که بی‌مقدم خودش را آشکار کرده تمیز دهیم.

«تمامی این‌ها مدتها قبل اتفاق افتادند.» با این‌همه، لحن یک ماه دور از شهر به یاد آوری سراسر است یا (اگر اصلاً چنین چیزی وجود داشته باشد) نوشتن سراسر است یا حتی حس دردناک از دست رفتن جوانی شباهتی ندارد. حالت ذهنی برکین وقتی به آن‌هایی، شاید فقط بعضی‌هایش، فکر می‌کند که به دیدار کلیسای آکسگادی در میان دشت هوس می‌آیند پیچیده‌تر می‌شود و دلش می‌سوزد که نمی‌تواند خود استاد نقاش را ببیند - مثل کسی که «به مالورن، مالورن خوش آب و هوا» می‌آید و فکر می‌کند که «ادوارد الگار» همین جاده را پیاده طی می‌کرده تا موسیقی درس بدهد. «نوستالژی برای چیزی که هرگز نداشته‌ایم، تکاپویی که در قلب برخی از ما پدید می‌آید - چون در می‌یابیم

۱. موسیقی‌دان مشهور بریتانیایی که در اواخر قرن نوزدهم زندگی می‌کرد.

که لحظه ارزشمندی سپری شده و آنجا نبوده‌ایم» اما حتی این هم با رنج مطلق تفاوت دارد. «می‌توانیم پرسان پرسان همه‌جا را بگردیم اما نمی‌توانیم آنچه را که زمانی به نظر تا ابد از آن ما بود باز یابیم.» کار می‌گوید که فقط می‌توانی انتظار بکشی تا رنج سپری شود اما آنچه که زمانی به نظر تا ابد از آن ما بود چیست؟ یا شاید این هم مثل سؤالات پسرک شروپشری پاسخی برایش وجود ندارد؟

پنلوپه فیتزجرالد